

ثابت کردیم معلولیت مانع خوشبختی نیست

در آستانه روز جهانی معلولان با یک زوج ناتوان جسمی
اماورز شکار و هنرمند گفتوگو کردیم که در خانه‌ای با
چیدمان مخصوص به خودشان زندگی می‌کنند

نسیم سهیلی | روزنامه نگار

پرونده

وارد خانه‌شان که می‌شوید، انگار همه وسایل نشسته‌اند و هیچ چیزی نیست که در حالت نشسته، دست تان به آن نرسد. خانه‌ای که هر چند از لحاظ متر اژ، بزرگ نیست اما پر مهر و صمیمی است. ارتفاع تمام وسایل در این خانه، چند سانتی کوتاه‌تر از حد معمول است و چند وسیله بیشتر از هر چیز دیگری، توجه‌ات را به خودشان جلب می‌کنند؛ میز ناهار خوری کوتاهی که صندلی ندارد، چای‌سازی که روی زمین گذاشته شده، کابینت‌هایی که فقط ردیف‌های پایینی آن قابل استفاده‌اند و... این‌ها گوشه‌ای از چیدمان خانه محمد و ریحانه است. زوج معلول اماورز شکار و هنرمندی که با وجود تمام مشکلات سدره‌اشان، زندگی مشترک را انتخاب کردند و این‌گونه در خانه‌ای با طراحی مخصوص خود، روزهای خوبشان را در کنار یکدیگر می‌گذرانند. در پرونده امروز زندگی سلام و در آستانه ۳ دسامبر مصادف با روز جهانی معلولان با این زن و شوهر درباره سختی‌ها و البته شیرینی‌های زندگی مشترکشان صحبت کردیم.

عکس‌ها: میثم دهقانی

با تیم ملی کشورمان قهرمان آسیا شدیم

محمد اندیش، متولد ۱۳۷۱ در مشهد است. او دارای معلولیت فلج اطفال از ناحیه دوپاست و در حدود ۹ ماهگی دچار این ناتوانی شده است. تحصیلاتش دیپلم است و پس از گذراندن ۲م‌مجبوری می‌شود دانشگاه را به خاطر علاقه‌اش به ورزش و مسابقات ترک کند. او هم اکنون در یک شرکت مشغول به کار است. خودش در این باره می‌گوید: «از سال ۱۳۹۲ عضو تیم ملی بسکتبال ویلچر جوانان هستم و قهرمانی آسیا در ده جوانان و کسب عنوان پنجمی در مسابقات قهرمانی جهان را در کارنامه خودم دارم. در باره نحوه ورودم به این رشته هم باید بگویم که در مسابقه استعدادیابی جوانان بسکتبالیست که در مشهد برگزار شد، ۱۰۰ استعداد شرکت کرده بودند و من جزو ۵۰ استعداد برگزیده بودم که به اردوی تیم ملی جوانان راه یافتیم. یک سال در دوها بودم و جزو ۱۲ نفر اصلی تیم ملی شدم. در مسابقات ۲۰۱۳ تایلند انتخابی جام جهانی به همراه تیم قهرمان شدیم و عازم مسابقات جهانی ترکیه که در آن جای یک بدشانسی کوچک توانستم جزو ۴ تیم برتر باشیم و به عنوان پنجمی جهان راضی شدیم. البته همین هم در نوع خود دستاورد بزرگ و بدیهی برای تیم ملی بسکتبال با ویلچر کشورمان است. در این بین به خاطر مسائل کاری و اقدام به تشکیل زندگی مشترک نتوانستم در تیم ملی باقی بمانم و هم اکنون در ده باشگاه‌های کشوری عضو تیم فیاض بخش هستم که در لیگ برتر فعالیت دارد.»

سیل پیام‌های دلگرم‌کننده برای ازدواج‌مان از یادم نمی‌رود

اندیش با این مقدمه که تصمیم از دواج مایک تصمیم احساسی نبود، گرچه احساس در آن نقش کلیدی داشت اما نمی‌خواستیم بی‌گدار به آب بزنیم و با سنجیدن تمامی جوانب پای تصمیم‌مان ماندیم، می‌افزاید: «خانواده‌ها هم وقتی ثابت قدمی مارا دیدند، به این وصلت راضی شدند. وقتی اطرافیان از تصمیم ما باخبر شدند، سیل پیام‌های دلگرم‌کننده به سویمان روانه شد که هیچ وقت از یادم نمی‌رود. این حجم از محبت و استقبال اطرافیان، دوستان، آشنایان و... از دواج‌مان قابل‌باور نبود! گرچه دل‌نگرانی‌های کوچکی هم از سختی‌های این نوع ازدواج بود. بعد از دواج هم باز خورد دیگران مثبت بود و در نگاه‌شان تشویق و تمجید موج می‌زد البته همان افراد اندکی که خرده می‌گرفتند با دیدن زندگی ما باورشان شد که ما از عهد ما ش برآمده ایم.»



سال بعد در گروه کوهنوردی معلولان دوباره به ریحانه برخوردیم. خداوند این اتفاق را رقم زد که من مجدداً ریحانه را ببینم و آن‌جا به او ابر از علاقه کردم. کم‌کم مسئله بر ایمن جدی شد، می‌خواستیم ازدواج کنیم و مانند همه مردم

عادی، زنجیر یک سقف زندگی مشترکمان را آغاز کنیم. به همین دلیل مسئله را با پدر و مادرهایمان در میان گذاشتیم و مخالفت‌ها شروع شد. بزرگ‌ترهای گفتند زندگی دو معلول با هم ناممکن است! گرچه ما امروز ثابت کردیم که شدنی است. به هر حال من ثابت قدم ماندم و از خواسته‌ام در برابر مخالفت‌ها با دلایل و استدلال‌های منطقی که داشتم، کوتاه نیامدم.»

خانه‌مان را مناسب‌سازی کردیم

اندیش هر چند توانایی استاندارد را ندارد اما دل‌پزگ و مهریانی دارد. او درباره مشکلات این نوع زندگی مشترک می‌گوید: «باید قبول کنیم مشکلاتی در خانه وجود دارد مثلاً کارهایی را نمی‌توانیم تنهایی انجام دهیم و باید از دیگران کمک بگیریم. البته ما خانه را مناسب‌سازی کردیم. اکنون بیشتر کارهای مان را خودمان انجام می‌دهیم و تا حد زیادی سعی کردیم آن‌ها را مدیریت کنیم تا مزاحم دیگران نشویم. ناگفته نماند یک سری در درسهام داریم. مثلاً اگر خودرویی خراب شود، تاکسی گرفتن زمانی که خودرو نداریم برای ما سخت است چون بیشتر تاکسی‌ها گاز سوز شده‌اند و صندوق عقبشان برای ویلچر ما جاندارد!»

ترس معلولان از ازدواج باهم باید بریزد

«قبل از برگزاری مجلس عروسی، همه می‌گفتند ما تا به حال عروسی دو معلول را ندیده‌ایم اما من و ریحانه، این کار را عملی کردیم»، او صحبت‌هایش را این‌طور ادامه می‌دهد: «شاید باور نکنید ولی ما مثل بقیه زن و شوهرها، فیلم عروسی گرفتیم، عکاسی رفتیم، تمام کارهای قبل مراسم را از روز و تا روز انواع خریده‌ها، آرایشگاه و... را خودمان انجام دادیم. مردم هم خیلی به ما لطف داشتند و کمک‌مان می‌کردند. ما پیش زمینه ذهنی خوبی برای معلولان دیگر ایجاد کردیم و ترسی که از انجام این کار در دلشان بود با دیدن ما شکست. بعد از مراسم ازدواج ما خیلی از دوستان مان که تا آن روز از ازدواج می‌ترسیدند، جسارت این کار را پیدا کردند. به همین خاطر ما وظیفه‌ای در قبال جامعه خودمان داریم. باید رفتارمان طوری باشد که یک پیش‌زمینه ذهنی خوب برای دیگر معلولان ایجاد کنیم که امیدوارم موفق شده باشیم.»



ZENDEGI - SALAM

ضمیمه روزنامه خراسان

چهارشنبه ۱۲ آذر ۱۳۹۹
۱۶ ربیع الثانی ۱۴۴۲ • ۲ دسامبر ۲۰۲۰
شماره ۳۰۵۳۸

۱۷۵۸

دفع فراصوتی حشرات موذی
خوب یابد!

۲

آقای رحمتی، تخمه شکستن
انتخاب هوشمندانه‌ای نبود

۳

کشف ستون فلزی
ردی از فرازمینی‌ها
یا یک اثر مدرن هنری؟

۴

معلولیت من به خاطر یک تشخیص اشتباه پزشکی بود

«ریحانه دشتکی» همسر محمد، متولد ۱۳۷۲ در مشهد است. تحصیلات فوق دیپلم حسابداری دارد و از وقتی درگیر تئاتر شد، دیگر در سحر را ادامه نداد و به سمت هنر رفت. او درباره نوع معلولیت اش می‌گوید: «در سن ۹ سالگی بر اثر انحراف پا در زمان راه رفتن، این اختلال ایجاد شد و بعد از جراحی ناموفقی که تشخیص اشتباه پزشکی بود، من دیگر نتوانستم راه بروم و معلولیت دستانم هم به مرور پیش آمد. برخی دکترها تشخیص دادند که این معلولیت به خاطر عمل جراحی بوده و بعضی دیگر معتقد بودند زن معلولیت در بدن من وجود داشته و کم‌کم خودش را نشان داده است.»

هم تئاتر کار می‌کنم هم تنیس روی میز

ریحانه ۱۰ سال است که تئاتر کار می‌کند. گروه آن‌ها توانست در سال ۹۵ در جشنواره بین‌المللی تئاتر اصفهان در رقابت با چندین استان دیگر کشورمان و حتی چندین نماینده از کشورهای خارجی مقام برتر را به دست آورد. در زمینه ورزش نیز از سال ۹۰ تنیس روی میز را شروع کرده و تا امروز همان را به‌طور حرفه‌ای ادامه داده است. خودش در این باره می‌گوید: «زمانی که رفته بودم برای تست ورزش، مربی ام به من گفت فایده‌ای ندارد! کار کردن با تو سخت است و خودت هم اذیت می‌شوی. او پیشنهاد داد در ورزش بوچیا فعالیت کنم که ورزشی برای معلولان بالای ۶۰ و ۷۰ درصد است و من اصلاً این را قبول نکردم. دوست داشتم ورزشی کار کنم که هیجان داشته باشد. بنابراین هدفم را دنبال کردم. البته به خاطر مشکل دستانم مجبور بودم راکت را با باند به آن‌ها ببندم اما خیلی سریع در این رشته پیشرفت کردم. کار بسیار سختی بود اما تصمیم گرفته بودم که به هیچ وجه ناامید نشوم. مثلاً یادگیری سرویس زدن در این ورزش برای من شاید چیزی نزدیک به یک سال و نیم زمان برد. بالاخره بعد از حدود دو سال و نیم تمرین در مسابقات کشوری شرکت کردم و ۵ بازی در ۴ تابلو بردم و مقام دوم را به دست آوردم.»

اولین بار که ویلچر را دیدم، زدم زیر گریه!

او درباره خاطراتش از دوران نوجوانی و مشکلاتی که این اختلال برایش به وجود آورده، می‌گوید: «آن زمان ۱۰ ساله بودم و راه رفتن برایم سخت بود. همان سال مادرم برایم ویلچری خرید و گفت که راه مدرسه دور است، بهتر است از این استفاده کنیم. من با دیدن ویلچر زدم زیر گریه و گفتم من اصلاً سوار این وسیله نمی‌شوم! بعد از مدتی من با واکر راه می‌رفتم اما به مرور پاهایم دیگر قدرت تحمل وزن را نداشت و کم‌کم ویلچر نشین شدم.»

اطرافیان به فکرشان هم خطور نمی‌کرد که ازدواج کنم



«خانواده من هم مثل محمد، مخالف ازدواج‌مان بودند. من پدر دلسوزی دارم و دلش نمی‌خواست من اذیت شوم. فکر می‌کرد زندگی مشترک برایم سخت خواهد بود. راضی کردن پدر را گذاشتم بر عهده مادرم»، او با این مقدمه می‌افزاید: «واکنش مردم و فامیل هم به ازدواج ما متفاوت بود. مثلاً همیشه در جمع‌های خانوادگی می‌گفتند ان شاء... عروسی فلانی ولی هیچ وقت نامی از من نمی‌بردند! یعنی آن‌ها هم به فکرشان خطور نمی‌کرد و روی بخوام زندگی مشترک را تجربه کنم. من دوست داشتم واکنش فامیل را به این خبر ببینم، مادرم که زنگ می‌زد به آن‌ها تا برای مراسم دعوت‌شان کنند من با تلفن دیگر گوش می‌کردم تا واکنش‌شان را ببینم. واکنش‌ها همه عالی بود و در عین ناباوری از ازدواج من استقبال کردند، روز مراسم بهترین روز زندگی‌مان بود.»

فکر می‌کردم من به درز زندگی مشترک نمی‌خورم!

ریحانه درباره ازدواجش با محمد می‌گوید: «راستش را بخواید، اصلاً به ازدواج فکر نمی‌کردم و از زمان پیشنهاد محمد تا ازدواج‌مان ۵ سال طول کشید. من به درخواست‌های او برای متاهل شدن، نه می‌گفتم. فکر می‌کردم من به درز زندگی مشترک نمی‌خورم اما محمد توانایی‌هایم را به من ثابت کرد. مثلاً می‌گفت کمی فکر کن و زود نه نگو! تو هم می‌توانی زندگی راه ببری، تو هم می‌توانی خانم یک خانه باشی و... حرف‌های او باعث شد اول از همه توانایی‌های خودم را باور و بعد به زندگی مشترک فکر کنم.»

پدرم باور نمی‌کرد که خودم آشپزی می‌کنم!

ریحانه در پایان، خاطره‌ای از اولین آشپزی‌اش برای مهمان‌ها می‌گوید: «برای اولین بار که مادر و پدرم را دعوت کرده بودیم به خانه خودمان، من غذا پختم. پدرم با دیدن من در حال آشپزی گفت، یعنی خودت غذا درست می‌کنی؟! من هم گفتم همیشه همین‌طور بوده! اما باز هم باور نکردم به مادرم گفته بود که ریحانه از بیرون غذا گرفته و می‌خواهد بگوید خودش درست کرده! بله خب باورش هم سخت بود که من همه کارهای خانه‌ام را با این شرایط، خودم انجام می‌دهم.»

نگرانیم که شاید والدین موفق نشویم

نظر چنین زن و شوهری که در دسرهایشان در زندگی مشترک به دلیل مشکل معلولیت‌شان کم نیست، درباره فرزندآوری چیست؟ اندیش درباره تصمیم‌شان برای بچه‌دار شدن می‌گوید: «بچه‌دار شدن در شرایط اجتماعی و اقتصادی این روزهای جامعه ما برای کسانی که شرایط عادی دارند هم سخت است چه برسد به ما! ما برای ازدواج به این باور رسیدیم که می‌توانیم در کنار هم زندگی کنیم ولی حقیقتاً برای بچه‌دار شدن هنوز به این باور نرسیده‌ایم که آیا می‌توانیم والدین موفق یک بچه باشیم یا نه. در این باره نگرانیم. به نظرمان وقتی توانستیم مشکلات خودمان را رفع کنیم و از پس همه کارهایمان بر بیاییم باید اجازه دهیم که فرزندی وارد زندگی‌مان شود. باید آمادگی پذیرش مسئولیت فرزندداری و فرزندپروری را داشته باشیم. اگر روزی به این اطمینان رسیدیم از این موضوع استقبال خواهیم کرد و مادر و پدر شدن، آرزوی هر زن و شوهری است.»

